

هویتِ حذف‌شده، هویتِ برجسته: تبعیض در روایت

جامعه‌شناس دکتُر سنوئل سلیمانی

سنوئل سلیمانی - زن تُورک وقتی کشته می‌شود، تُورک بودنش ناپدید می‌شود تا ساختار تبعیض‌آمیز زیر سؤال نرود؛ اما اگر قاتل تُورک باشد، تُورک بودنش پررنگ می‌شود تا تصویر کلیشه‌ای و تهدیدآمیز از تُورک‌ها بازتولید شود. این تضاد، اشتباهی تصادفی نیست؛ بخشی از یک نظام فکری است که در آن تُورک بودن تهدید است، نه هویت.





دکتر سنویل سلیمانی

مرگ الهه حسین‌نژاد، نمونه‌ای آشکار از زن‌کشی و خشونت نهادینه‌شده علیه زنان در جامعه ایران است. زنی جوان در ابتدای دهه بیست زندگی‌اش که برای کمک به معیشت خانواده ناچار به کار شده بود. اما محل زندگی‌اش -منطقه‌ای از اسلامشهر بدون سیستم حمل‌ونقل عمومی- او را مجبور می‌کرد سوار خودروهای شخصی شود.

نظام سیاسی حاکم، «امنیت» را محور اصلی تبلیغات خود قرار داده است. با همین شعار، نقض‌های گسترده‌ی حقوق بشر را توجیه می‌کند. اما در ابتدایی‌ترین سطح - یعنی تأمین امنیت خیابان‌ها و وسایل حمل‌ونقل برای زنان- همین نظام ناتوان و شکست‌خورده است. مرگ این زن جوان، پرده از تبعیض‌های ساختاری‌ای برمی‌دارد که جامعه ایران سال‌ها آن را در دل خود پنهان کرده بود.

خانواده‌ی الهه اصالتاً از شهر سراب بودند و سال‌ها پیش به اسلامشهر مهاجرت کرده بودند. آن‌ها در محله‌ای ساکن شدند که محل زندگی بسیاری از ترک‌های مهاجر از آذربایجان است؛ حاشیه‌نشینانی که اغلب در فقر و بی‌ثباتی زندگی می‌کنند. الهه، روز قتل برای مراقبت از برادر معلولش باید زودتر به خانه بازمیگشت و برای همین سوار خودروی قاتل شد؛ اما آن بازگشت، به خانه ختم نشد.

با اینکه الهه در خانواده‌ای تُورک سرابی به دنیا آمده و در اسلامشهر بزرگ شده بود، چرا در روایت رسمی از ماجرای او، هیچ اشاره‌ای به تُرک بودنش نمی‌شود؟ عامل اصلی قتل الهه، زن بودن اوست. در ایران، حتی اگر زن بودن «جرم» نباشد، مجازاتی به سنگینی آن در پی دارد. اما فراتر از جنسیت، باید به نقش تُرک بودن الهه در شکل‌گیری شرایط زندگی‌اش نیز توجه کرد.

خانواده‌ی الهه، مثل هزاران خانواده تُورک دیگر، برای یافتن شغل و درآمد راهی اسلامشهر شده بودند. اما این مهاجرت، نه تنها گرهی از زندگی‌شان نگشود، بلکه آن‌ها را در چرخه‌ی حاشیه‌نشینی و فقر فرو برد. الهه ناخواسته وارد جهانی شده بود که محصول سیاست‌های مرکزگرایانه است؛ سیاست‌هایی که خود، ریشه‌ی مهاجرت اجباری، تبعیض‌های قومی و نابرابری‌های گسترده‌اند. حدیث نجفی نیز از خانواده‌ای تُرک اهل میانه بود. در کرج به دنیا آمد و در یک رستوران کار می‌کرد. با این‌که در جریان خیزش «زن، زندگی، آزادی» کشته شد - جنبشی که برای نخستین بار در ایران، جنسیت، قومیت و طبقه را هم‌زمان به پرسش کشید - هویت تُورک او در سکوت دفن شد. آیلار حقی و اسرا پناهی نیز در سکوتی مشابه از یاد رفتند؛ زنانی تُورک که مرگ‌شان دیده شد، اما تُورک بودن‌شان هرگز به رسمیت شناخته نشد. همان‌طور که گُرد بودن ژینا (مهسا) امینی بخشی از هویت معترضانه جنبش شد، تُورک بودن حدیث نجفی، آیلار حقی و اسرا پناهی نادیده گرفته شده و در سکوت رسانه‌ای و روایت رسمی حذف شد؛ گویی تُورک بودن‌شان در مرگ هم، مجاز به دیده شدن نبود: بودن‌شان، بودنی فرعی و نامرئی بود.

مقاله‌ای برای نشریه علمی نوشته بودم درباره موقعیت تُورک‌ها در جنبش «زن، زندگی، آزادی»؛ برای داوری، آن را به دو فمینیست ایرانی سپردند که خود را «آزری» می‌نامند و در حوزه زنان جمهوری آذربایجان می‌نویسند. داوری آن‌ها نه علمی بود و نه حتی محترمانه؛ موجی از خشم، تحقیر و تُورک‌ستیزی در پاسخ‌شان جاری بود. هر یک بیش از سی کامنت گذاشتند - نه برای نقد علمی، بلکه برای حمله‌ای

شخصی و پر از انکار و تمسخر. یکی از آن‌ها نوشته بود: «خامنه‌ای تُورک است، پس چطور می‌شود گفت تُورک‌ها در ایران نادیده گرفته می‌شوند؟» یا: «این‌همه زن در ایران کشته شدند، حالا سه زن تُورک چه اهمیتی دارند؟» این‌ها را درباره‌ی جنبشی گفته بودند که هویت گُردی ژینا (مهسا) را به‌درستی در مرکز توجه قرار داد. اما همین داورهای دانشگاهی «آزری» که در لس‌آنجلس یا لندن زندگی می‌کنند، حتی اشاره به تُورک بودن قربانی را تهدیدی برای امنیت ملی می‌دانستند.

یکی از همین داورها مدعی بود که هیچ تبعیضی علیه تُورک‌ها در ایران وجود ندارد؛ حتی می‌گفت جوک‌های قومیتی درباره تُورک‌ها فقط «شوخی» اند و نباید آن‌ها را تبعیض‌آمیز دانست. او استاد مطالعات زنان است، نویسنده‌ی چندین کتاب و مقاله و بارها به‌عنوان کارشناس قومیت‌ها به برنامه و نشست‌های متعددی دعوت شده. در کامنتی دیگر نوشته بود انگلیسی‌ام ضعیف است و «آزری» را اشتباه «تُورک» ترجمه کرده‌ام - چون به‌زعم او، اصلاً «در ایران تُورک وجود ندارد»!

همین تجربه در فرآیند داوری یک مقاله علمی درباره تُورک‌ها در جنبش «زن، زندگی، آزادی»، نشان می‌دهد که حتی زنانی که در دانشگاه‌های غربی به‌عنوان فمینیست شناخته می‌شوند و خود را متخصص تبعیض می‌دانند، در مواجهه با تُرک‌ها تا چه اندازه ستیزه‌جو و حذف‌گر عمل می‌کنند. آن‌ها از جایگاه علمی و نمادین خود برای خاموش کردن صدای تُورک‌ها بهره می‌برند. وقتی چنین کسانی این‌گونه رفتار می‌کنند، دیگر چرا باید از بهره‌برداری رسانه‌ها از تُرک بودن قاتل الهه حسین‌نژاد تعجب کنم؟

تُورک‌ستیزی در جامعه ایران چنان نهادینه است که عمق آن از آنچه بسیاری از روشنفکران، فمینیست‌ها، دانشگاهیان، روزنامه‌نگاران اپوزیسیون و حتی کارگزاران حکومت می‌پندارند، بسیار فراتر می‌رود. برای این گروه‌ها، تُورک‌ستیزی صرفاً خیالی

است ساخته و پرداخته ذهن پان‌ترک‌ها؛ در حالی‌که در گفت‌وگوهای سیاسی مسلط، «پان‌تورک» به هر کسی اطلاق می‌شود که تنها بر هویت ترک خود تأکید کند یا خواهان برابری زبانی و فرهنگی باشد.

نمی‌خواهم از موضوع زن‌کشی الهه فاصله بگیرم، و قصد انکار نبود قوانین حمایتی از زنان را نیز ندارم. برعکس، هدفم برجسته‌کردن یکی از وجوه تبعیض است که در گفت‌وگوهای فمینیستی رایج در ایران به کلی نادیده گرفته می‌شود: تقاطع قومیت و طبقه. الهه نه فقط به خاطر زن بودنش در نظام حقوقی و اجتماعی موجود قربانی شد، بلکه به سبب ترک بودنش نیز در موقعیتی نابرابر قرار داشت. این بُعد از هویت در تحلیل قربانیان به حاشیه رانده می‌شود، اما هنگام پرداختن به قاتلان به شکل اغراق‌شده‌ای برجسته می‌گردد.

اگر تُورک بودن الهه نیز همچون کرد بودن مهسا امینی برجسته می‌شد، ساختار تبعیض‌آمیزی که بر زندگی زنان تُورک سایه افکنده، آشکارتر می‌گشت—همان ساختاری که دو استاد «آزری» دانشگاه را چنان برآشفته که نفرت پنهان‌شان از تُورک‌ها در خلال کامنت‌های داوری فوران کرد. اما در عوض، زمانی که تُورک بودن قاتل با آب و تاب بازگو می‌شود، برای جامعه‌ای که نزدیک به یک قرن در تلاش برای سرکوب تُورک‌ها بوده، فرصتی ایدئال فراهم می‌شود: بازتولید تصویر آشنای «تُورک خشن بی‌فرهنگ که باید فارسی یاد بگیرد».

مدتی پیش، در جریان یک بحث، یکی از فعالان به من گفت: «اتفاقاً جامعه تُورک بسیار سکسیست و هموفوب است.» همان‌جا به او پاسخ دادم، و اینجا نیز تکرار می‌کنم: تُورک‌ها در جغرافیای مجزایی زندگی نمی‌کنند که در آن سکسیسم و هموفوبیا وجود نداشته باشد. موج زن‌کشی‌های یک‌سال اخیر در ایران خود گواه روشنی بر گستردگی این پدیده‌هاست. تفاوت در شدت و تداوم آن، ناشی از ساختار تبعیض‌آمیز و توسعه‌نیافتگی تحمیل‌شده از سوی مرکز است. اما مشکل اینجاست که شما فعالان، آن‌چنان گرفتار تُورک‌ستیزی درونی‌شده هستید که به جای تحلیل

ریشه‌های بحران، تُورک بودن را ذات مسأله می‌دانید و آن را به سرچشمه همه‌ی مشکلات فرو می‌کاهید.

در روایت غالب از قتل الهه حسین‌نژاد، جامعه و رسانه‌های ایرانی او را «دختر ایران» خواندند - لقبی که در ظاهر نشانه‌ی احترام و همدلی است. اما این «دختر ایران»، نه قومیت/ملیت دارد، نه زبان، و نه هیچ نشانی از هویت تُرک. در عوض، قومیت قاتل او با دقت و تکرار به نمایش گذاشته می‌شود. این معادله‌ی نابرابر، بازتابی است از تُورک‌ستیزی ساختاری: جایی که تُرک بودن تنها در نقش «دیگری خشن و خطرناک» پذیرفته می‌شود، نه در جایگاه یک انسان آسیب‌پذیر، یک زن، یک قربانی. زن تُورک وقتی کشته می‌شود، تُورک بودنش ناپدید می‌شود تا ساختار تبعیض‌آمیز زیر سؤال نرود؛ اما اگر قاتل تُورک باشد، تُورک بودنش پرننگ می‌شود تا تصویر کلیشه‌ای و تهدیدآمیز از تُورک‌ها بازتولید شود.

این تضاد، اشتباهی تصادفی نیست؛ بخشی از یک نظام فکری است که در آن تُرک بودن تهدید است، نه هویت. و زن بودن، تنها زمانی به رسمیت شناخته می‌شود که با معیارهای مرکز همخوانی داشته باشد. الهه حسین‌نژاد نه فقط کشته شد، قربانی سیستم طبقه‌ای شد که از تُورک بودنش نشات گرفته بود از مهاجرت تا زندگی در فقر اسلامشهر. اما حالا که هویت تُرک او نیز با او دفن شد - و این همان شکل از خشونت است که شاید در نگاه اول ناپیدا باشد، اما از هر خشونت عربانی، بنیادی‌تر و ماندگارتر است: خشونت حذف، خشونت خاموش، خشونت بازنمایی.

حتی در نام‌بردن نیز این حذف ادامه دارد. از مهسا امینی، اغلب با نام «مهسا ژینا» یاد می‌شود؛ «ژینا»، نام کردی‌ای که در شناسنامه‌اش حذف شده بود، اما در روایت اعتراض، به او بازگردانده شد. اما در مورد زنانی مانند حدیث نجفی و الهه حسین‌نژاد، نه فقط هیچ نشانی از هویت تُرکی در نام آن‌ها به رسمیت شناخته

نمی‌شود، بلکه حتی در صورت تأکید بر تُورک بودن‌شان نیز این هویت از سوی برخی پس زده می‌شود.

زبان مادری‌شان، حتی یک نام تُورکی، در حافظه‌ی عمومی جایی ندارد. این نوع حذف، نرم و پیوسته است؛ خشونت‌ی که در نانوشته‌ها، ناگفته‌ها، و روایت‌های ظاهراً بی‌طرفانه خانه کرده است. مثلاً در همان مقاله‌ای که درباره حذف هویت تُرک‌ها در جنبش نوشته بودم، وقتی به ائلناز رکابی به‌عنوان نمونه‌ای از این حذف اشاره کردم، داور «فمینیست آذری‌مان» در کامنتی نوشت: «می‌خواهم یادآوری کنم که برادر ائلناز، او را دختر ایران خوانده بود.» برای این استاد دانشگاه، تُرک بودن در تضاد با ایرانی بودن تعریف شده بود. عجیب آنکه هویت کردی مهسا ژینا، نه فقط در تضاد با ایرانی بودن نبود، بلکه خود دلیل اصلی برای دیده‌شدن و نمایندگی در جنبش شده بود. هر نشستی درباره‌ی «زن، زندگی، آزادی» بدون حضور یک نماینده کرد ناقص محسوب می‌شد و هنوز هم می‌شود؛ و این، البته مشکلی ندارد. اما آیا همین رویه، درباره تُورک‌ها هم صادق است؟ یا تُورک بودن هنوز باید در سایه بماند تا با «ایرانی بودن» تزاخم نیابد؟

• دکتر سنویل سلیمانی - جامعه‌شناس